



شاعری بهمراهی شاعره‌ای فرار اختیار کرده و در آخر هر دو در عالم شعر و ادب باوج کمال میرسند .

رابرت براونینگ

۱۸۱۲-۱۸۸۹

بقلم او گستوس میور

در خانه بزرگ حزن آوری در یکی از محلات معروف لندن زن عیلمی سالها در بستر بیماری خوابیده بود . صورت او یکنوع زیبایی آسمانی داشت . رنگ وی ماهتابی چشمانش درشت و برق تبسم آبی و گذرنده او حاکی ازین بود که علاقه مفرطی بدرک لذات زندگی - زندگی که همیشه بیرون آستانه خوابگاه کسالت بار او مانده بود - در درون او وجود دارد . ولی پدرش بشدت اصرار میورزید که وی از آن اطاق شوم پای بیرون نهد . فقط این موجود ضعیف و محبوب در بستر کسالت خود اشعاری میساخت که بعضی از آنها بطبع میرسید و بدین ترتیب بود که نام «الیزابت بارت» در میان مردمانی که جوینده اسامی تازه‌ای در ادبیات میباشند شناخته گردید .

الیزابت در یکی از اشعار خود در خصوص کتابی که آنروزها خوانده بود چند کلمه بر سبیل تقریظ بیان کرد . کتاب مزبور اثر شاعری بنام «رابرت براونینگ» بود و او چون تقریظ الیزابت را خواند بقدری خوشوقت شد که فوراً شرحی بالیزابت نوشت . و این کار مقدمه یکی از جذابترین معاشقات در عالم ادبیات گردید . زیرا این دو شاعر همدیگر را ملاقات و از جان و دل عاشق همدیگر شدند ولی همینکه کار بمرحله ازدواج رسید بمناسبت ایستادگی پدر الیزابت بر علیه زناشویی آنان روزگار دو دلداه بستختی کشید .

آقای «بارت» که مردی خشک بود براونینگ را دوست نمیداشت . علاوه میخواست الیزابت همواره در منزل و پیش خودش باشد . از طرف دیگر الیزابت دختر جوان بی اراده‌ای نبود که در این باب از اخذ تصمیم باز ماند و مخصوصاً رویه آمرانه پدرش بر شدت تصمیم وی افزود و عشق او را

چنان پایدار ساخت که هیچ قوه‌ای نمیتوانست آنرا تغییر بدهد .

بتدریج رابرت براونینگ و الیزابت نقشه کار خود را مخفیانه تنظیم نمودند و در یکی از روزهای سپتامبر طرف صبح موقعیکه آقای بارت از خانه بیرون رفته بود آنان نیز خود را بیکی از کلیساهای مجاور رسانده مراسم عقد را بعمل آوردند و هنگامیکه پدر الیزابت متوجه شد که وی از محل معهود و معین یعنی خوابگاه خود بیرون رفته است زن و شوهر جوان فاصله زیادی از خانه دور و رهسپار پاریس بودند . پس از رسیدن بفرانسه از آنجا عبور کرده بایتالیا رسیدند و در آنجا مسکن گزیدند .

براونینگ که تا آن موقع تعداد معتناهی اشعار مهم سروده بود از دوازده سالگی مشغول شعر نوشتن شده و تصمیم گرفته بود که شاعری را مادام‌العمر پیشه خود قرار دهد . اولین اثر چاپ شده خود «پولین» را که شعری است متصل و پر از شور و حرارت جوانی در بیست سالگی برشته نظم درآورد . بسیاری از صفات ممیزه آثار براونینگ و مقدمه تلاش روح بشری در راه اعتلاء و تکاملی که اشعار بعدی او را دارای زیندگی و روح مخصوصی نموده است از آن هویدا میباشد . بعد از پولین آثار دیگری نیز بوجود آورد از قبیل «سوردلو» و «معاور پیما» و چند فقره درام منظوم . یک وقتی براونینگ تقریباً یقین کرده بود که پیشرفت عمده او در نوشتن اشعاری بشکل تئاتر صورت خواهد گرفت ولی عدم کامیابی درین راه باعث شد که وی کلید حقیقی موفقیت خود را که عبارت از نوشتن گفتارهای منظوم یکتفری بود ، و در آن هنر درام‌نویسی او نیز مورد استفاده قرار میگرفت ، پیدا کند . در این اشعار براونینگ

حکایتی را از زبان یک شخص خیالی یا تاریخی که صفاتش شاعر را مسحور کرده است بیان مینماید. مثلاً در قطعه «یکتورایگنوتوس» از زبان یکنفر نقاش گنم فلوورانس در قرن شانزدهم حقایق راجع بزندگانی گفته میشود که بر از معانی عمیق میباشد و یکنوع فعالیت عجیبی دارد. شماره این قبیل اشعار وی که بشکل درام یکنفره نوشته است خارق العاده میباشد. و هر یک از آنها بشکل گوهر درخشانی است که در صندوقچه جواهرات ادبی یعنی در دیوان او بکلی از دیگر جواهر الوان متمایز و مشخص میباشد.

بهترین اشعار براونینگ در سنین متوسط عمر وی یعنی در روزگاری که بازنش در ایتالیا زندگی میکرده و از خوشی و سعادت سرمست بوده نوشته شده است. ایندو نفر در خانه زیبائی در فلورانس ساکن و از آفتاب درخشان ایتالیا برخوردار بوده و در ضمن گاهگاهی شهرهای دیگر ایتالیا نیز مسافرت میکردند و از تماشای شاهکارهای نقاشی و حجاری لذتها میبردند. براونینگ از حیث جهان دیدگی و بلندی نظر بسیار قابل دقت است زیرا محل وقوع بسیاری از حکایات اشعار خود را در ممالک دیگر قرار داده است ولی علاقه و عشق او نسبت بمسقط الراس و مین خودش بوضع برجسته ای گاهگاه نمودار میشود مثلاً در ابیات ذیل که میگوید...

آه چه خوبست بودن در انگلستان
اکنون که ماه آوریل فراز آمده

و هر کسی که در آنجا سر از خواب باز بر میدارد
ناگهان متوجه منظره صبح میشود.
و شاخه های تحتانی بوته های درهم را
گرداگرد تنه درخت نارون می بیند که برگهای ریز
سرسبزی دارد.

در حالیکه سهره بر شاخه درختان در بوستان آوازه
میخواند اکنون در انگلستان
امما الیزابت درین مدت از حیث مزاج بهبودی
فراوانی حاصل کرده و اشعاری نیز نوشته بود که از لحاظ
ارزش ادبی الیزابت را جزو بزرگترین شعرای سوان
انگلیسی قرار میدهد. بلکه اگر بخواهیم با براونینگ هم آواز
شویم باید او را بزرگترین همه آنها بشناسیم. مرگ الیزابت

پس از پانزده سال شادکامی مداوم یکباره ضربتی سخت
بزندگی براونینگ زد و او را دو سال تمام دچار ناامیدی
ساخت.

شاعر بی یار و دلشکسته برای تسلی خود را مشغول
کار ساخت و چون هنوز در تحت سلطه عشق فراوان زنش
بود مهمترین و مفصلترین اشعار خود را زیر عنوان «حلقه
و کتاب» برشته تحریر در آورد. کیفیت تحریر این شعر
خود داستان شور انگیزی است و دانستن اصل آن لذتی را
که ما از خواندن قصه ای پرشکوه و گیرنده و پر از تأثیرات
درامی درک میکنیم چند برابر میکند. براونینگ بانگلستان
باز گشت و در لندن خود را آماده کار ساخت و قابل
توجه است که آثار الهامی که از حضور و نظریات انتقادی
الیزابت در اشعار دیگر وی موجود میباشد در آثار اخیرش
نابیداست و بسیاری از گفته های او در این تاریخ مبهم و
مشکل بنظر میآید گو اینکه همه آنها بر اساس متین فلسفه
مردانه ای که براونینگ در زندگی داشت استوار میباشد.
براونینگ خوشبین بوده و بدبینی را گناه مرگ آوری میدانست.
عقیده او بر این بود که زندگی باید بزحمت بگذرد و برای
تکامل روان همیشه باید بدی را بدور داشت. در آخرین
صفحه آخرین کتاب خود «آسولاندو» که روز مرگش منتشر شد
براونینگ بسبک قرص و محکم خود چنین میگوید.

کسی که هرگز پشتخود را برنگرداند و همواره رو
بجلو راه رفته است
هرگز تردید نداشته که روزی ابرها برطرف خواهند شد.
گرچه گاهی حقیقت پامال میشده هرگز تصور غلبه دروغ
را بخود راه نداده

عقیده اش این بوده میافتمیم که برخیزیم، محروم میشویم
که بهتر بجنگیم، میخوابیم که بیدار شویم
این گفتار درست نشان براونینگ را دارد و شیور بیدار
باش و عمل است. امروزه این ندا بیشتر از هر وقت
دیگر ارزش و توانائی دارد زیرا در سالهایی که بلا فاصله
در جلو هست دنیا انتظار دارد که در نتیجه عمل و کوشش
مردانی که بقول شاعر رو بجلو میروند بنای نوی را بخود
به بینند